

واکاوی فرهنگ سیاسی در ایران معاصر بر اساس تئوری انتقادی

دکتر عباس مصلی نژاد*

چکیده

فرهنگ از حوزه‌های مهم و شاخصی است که از سوی نظریه‌پردازان مکتب انتقادی یا فرانکفورت مورد تحلیل و پردازش قرار گرفته است. در این راستا و در نوشتار حاضر تلاش شده است با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین مکتب انتقادی همچون «بیگانگی و وضعیت خودبیگانگی»، «بحران مشروعیت»، «شخصیت اقتدارگرا»، «سرکوب و کنترل فرهنگی»، «کنش‌های فردی و میان فردی»، «کنش‌های گروهی» و «عقلانیت ارتباطی»، فرهنگ سیاسی در جامعه ایرانی دوره معاصر مورد نقد، ارزیابی و واکاوی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها

مکتب انتقادی، فرهنگ سیاسی، جامعه ایرانی، جدال سنت و مدرنیسم، وضعیت خودبیگانگی، رفتار اجتماعی، واگرایی فرهنگی دولت و جامعه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

نظری انتقادی مکتب فرانکفورت تا به امروز باعث ایجاد تما یلات و مناقشاتی شده است. تئوری‌های نظری انتقادی به مدت هفت دهه نظری‌های اجتماعی معاصر، فلسفه، تحقیقات و نظریات ارتباطی، نظریات فرهنگی و حتی دیگر رشته‌ها را به طور عمیق تحت تاثیر عی و خویش قرار داده اند. آنچه سبب تحریر و ایجاد تصورات جامعه شناختی شد رویای کسب نظری ای اجتماعی و مکن رشته‌ای بود. کوشش‌های متنوع فکری در دهه‌های اخیر به این منظور صورت گرفت که ارتباط بین جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع معاصر را از دل نظری انتقادی بطن کند.

تئوری پردازان نظری انتقادی که منتقد پوزیتیویسم بودند باعث ایجاد انواعی از نظریات اجتماعی کفی شدند و دفاع آنها از نظری اجتماعی دیالکتیکی سبب روح بخشنده به تحلیل‌ها و گله‌ها و مارکسیست‌ها در دوره معاصر شد.

نظری انتقادی، تئوری‌ها و دیدگاه‌های خاص خود را به بار می آورد و از موقعیت خود در مجادله با تئوری‌های معاصر دفاع می‌کند. در حال حاضر تئوری‌ها ی نظریه انتقادی توسط شدیدی انتقادات تئوری پست مدرن محاصره شده‌اند و مجادلات بین تئوری پست مدرن و تئوری انتقادی مباحث نقادانه‌ی زغدی بوجود آورده و عناصر جدیدی بر روی هر دو سنت ترسیم کرده است.

فرهنگ سیاسی از حوزه‌های مهم و شاخصی بشمار می آید که از سوی نظریه پردازان مکتب انتقادی مورد تحلیل و پردازش قرار گرفته است. اگرچه پیشگامان مکتب انتقادی به‌ویژه حلقه وین و مکتب فرانکفورت به حوزه اقتصاد و نقش تعیین کننده مناسبات اقتصادی در روابط اجتماعی تأکید داشتند، اما «یورگن هابرماس»¹ و نظریه پردازان جدید مکتب انتقادی، برای فرهنگ و ایدئولوژی کشورها نقش مستقلی قائل می‌باشند.

تفکرات، روش‌ها و متون تئوری‌های نظری انتقادی آن چنان ما را تحت تاثیر قرار داده که باعث شده است ما نگرش و دیدگاه ی انتقادی، نسبت به جامعه و فرهنگ داشته باشیم. استعاره‌های تئوری‌های انتقادی دیدگاه ی چهاری نسبت به جوامع معاصر پدید آورد که این

دین‌گلوامع چند بُعدی (نیمه سنتی و نیمه مدرن) تک بُعدی و بحران مشروعیت را در بر می‌گیرد.

این مقاله تلاش دارد مفاهیم بنیادین مکتب انتقادی در نقد و آسیب‌شناسی جامعه مدرن و صنعتی همچون «بیگانگی و وضعیت خودبیگانگی»، «بحران مشروعیت»، «شخصیت اقتدارگرا»، «سرکوب و کنترل فرهنگی»، «کنش‌های فردی و میان‌فردی»، «کنش‌های گروهی» و «عقلانیت ارتباطی» را در جامعه ایرانی و نقد فرهنگ سیاسی این سرزمین عملیاتی سازی نماید

گفتار اول: نقش خودبیگانگی در فرهنگ سیاسی ایرانیان

برخی از این نظریه‌پردازان وابسته به رویکرد انتقادگرا از جمله «اریک فروم»^۱ بر این اعتقادند که: نظام سرمایه‌داری توانسته نقش کنترلی خود را در تمامی جوامع گسترش دهد. عقلانیت و روح سرمایه‌داری به همراه منزه‌گرایی پروتستانیسم منجر به سرکوب امیال انسان‌ها شده است. بنابراین در نظام سرمایه‌داری تمامی جوامع در معرض بیگانگی قرار می‌گیرند؛ زیرا نیازهای اساسی آنان نظیر خلاقیت و هویت تأمین نمی‌شود. فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند تماماً غیرشخصی است. حتی مصرف آنان نیز منجر به افزایش از خودبیگانگی می‌شود. هویت آنان در گروه فعالیت‌های سازمانی و شغلی آنان قرار می‌گیرد. فردیت از بین می‌رود؛ انگیزه‌هایی مانند عشق، نوع دوستی، خیرخواهی و ایثار تحت‌الشعاع انسان و جامعه از خودبیگانه می‌شود (Fromm, 1975: 69).

زمانی که گروه‌های اجتماعی در وضعیت از خودبیگانه قرار می‌گیرند، کنش آنان نیز تابعی از قالب‌هایی اجبارآمیز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خواهد شد. هرگونه تعصب دینی و جدال‌گرایی ناشی از رفتار انسان‌هایی است که در وضعیت از خودبیگانه قرار دارند. در این گونه جوامع بحران انگیزش امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

تحلیل‌گران مسائل اجتماعی ایران که بر اساس رهیافت مکتب انتقادی مبادرت به تحلیل رفتار و فرهنگ سیاسی ایران نموده‌اند، ایرانیان را بر مبنای جلوه‌هایی از وضعیت از خودبیگانه مورد بررسی قرار می‌دهند. علت اصلی از خودبیگانگی را باید فرهنگ ناشی از تجربه تلخ نصرف

1- Erich Fromm

به دست بیگانگان دانست. رنج ناشی از شکست برای ایرانیانی که که دارای روح امپراطوری می‌باشند، واکنش‌هایی را به وجود می‌آورد که مبتنی بر بدبینی و بی‌اعتمادی است. آنان احساس می‌کنند که به دلیل غلبه نیروهای خارجی اعتماد به نفس و استقلال خود را از دست داده‌اند. به همین دلیل است که بسیاری از رهبران سیاسی ایرانی، فعالیت‌های خود را در جهت کسب استقلال سیاسی و مبارزه با سلطه‌گران قرار داده‌اند.

تجربه ناشی از تصرف به دست بیگانگان را باید عامل از بین رفتن آزادی فردی و گروهی جامعه ایرانی دانست. زمانی که کشوری مقهور کشورهای مهاجم می‌شود حتی هویت خود را نیز از دست می‌دهد. این امر پیامدهای دیگری را نیز در رفتار، کنش و فرهنگ سیاسی ایران برجای گذاشته است. آنچه به عنوان مقابله با تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، ناتوی فرهنگی، امپریالیسم فرهنگی و جنگ نرم بیان می‌شود را باید تلاشی همه جانبه برای کسب هویت دانست. فرهنگ سیاسی ایران عمیقاً ماهیتی هویت‌گرا دارد. این فرهنگ با مدرنیته پیوند یافته تا زمینه‌های لازم برای بازیابی هویت خود را فراهم آورد. همچنین تلاش دارد تا بر هوس‌های استعماری بیگانگان غلبه کرده، با فرهنگ کشورهای سلطه‌جو مبارزه کند و از همه مهم‌تر آن که در عمق استراتژیک خود با نیروهای دشمن و مجموعه‌هایی که استقلال، هویت، فردیت و ابتکار او را مخدوش کرده‌اند، مقابله نماید. به همین دلیل است که گزینه اشغال نظامی ایران به عنوان امر مطلوبی برای قدرت‌های بیگانه تلقی نمی‌شود؛ زیرا هویت نهفته انسان‌های در بند می‌تواند فضای واکنشی شدیدی برای آزادسازی فردیت ایجاد نماید.

گفتار دوم: نقش حساسیت‌های اجتماعی در فرهنگ سیاسی ایران

حساسیت فرهنگ و جامعه ایرانی نسبت به نقش ایرانیان ناشی از شرایطی است. در فرهنگ سیاسی ایران جلوه‌هایی از بدبینی نسبت به قدرت وجود دارد. اگر غربی‌ها هر گونه قدرت، ثروت و منزلت را مورد ستایش قرار می‌دهند برخلاف آن می‌توان نشانه‌هایی از گریز ایرانیان از قدرت و سیاست را نیز مشاهده نمود. بسیاری از نخبگان سیاسی، قدرت را موضوعی مطلوب تلقی نمی‌کنند، از ثروت و موفقیت پرهیز می‌کنند و آن را عامل حسادت و شکست‌های آینده می‌دانند و درست به همین دلیل است که روح کنش‌گری در فرهنگ سیاسی ایرانی مخدوش گردیده است. احساس عدم امنیت منجر به انفعال بیشتر گروه‌های اجتماعی شده و به این ترتیب روح قدرت‌سازی و مصلحت‌گرایی امنیت‌گرا، مطلوبیت خود را از دست داده است.

رقابت قدرت‌های بزرگ در مسائل داخلی ایران و آنچه که به‌عنوان «بازی بزرگ»^۱ در روابط روسیه و انگلستان نسبت به ایران وجود داشته نه تنها ساختار قدرت سیاسی در ایران را تضعیف نمود بلکه می‌توان نشانه‌هایی از کاهش اعتماد به نفس در روحیه و کنش شهروندان ایرانی را ملاحظه نمود. به این ترتیب جلوه‌هایی از محافظه‌کاری که مبتنی بر ارباب خارجی است، ایجاد شده و در همان شرایط نشانه‌هایی از کنش افراطی رادیکال حاصل می‌شود. به‌طور کلی انسانی که فردیت خود را از دست داده و دچار وضعیت از خود بیگانگی گردیده در برخی از مقاطع زمانی به رفتارهای احساسی، هیجانی، واکنشی و ستیزه‌جویانه مباردت می‌ورزد. این امر گونه‌ای از دوگانگی را به نمایش می‌گذارد که باید آن را بازتاب جلوه‌هایی از بحران مشروعیت دانست. «یورگن هابرماس» بر این اعتقاد است که نیاز به مشروعیت و تلاش برای برطرف‌سازی خلاء مشروعیت مهم‌ترین موضوع جامعه مدرن می‌باشد. بنابراین نخبگان سیاسی و گروه‌های اجتماعی ایرانی، همواره جلوه‌هایی از مشروعیت‌یابی را پیگیری کرده‌اند. البته در فرهنگ سیاسی ایران، آبرو به‌عنوان اصلی‌ترین نماد مشروعیت و اعتماد به نفس تلقی می‌شود. تمامی گروه‌های ایرانی، حفظ ظاهر را به‌عنوان نشانه‌ای از آبرومندی تلقی می‌کنند. بسیاری از فیلم‌های ایرانی و رمان‌هایی که به نگارش درآمده‌اند را می‌توان به‌عنوان نمادی از تلاش برای ایجاد آبرو دانست. «هابرماس» چنین وضعیتی را به‌منزله انعکاس بحران مشروعیت می‌داند (Habermas, 1975: 3).

گفتار سوم: نقش قابلیت‌های انگیزشی در فرهنگ سیاسی ایران

یکی از نشانه‌های بحران مشروعیت در هر جامعه‌ای را می‌توان تزلزل در قابلیت‌های انگیزشی شهروندان آن جامعه دانست. به‌عبارت دیگر این‌گونه عقلانیت ارتباطی^۲ برای حل مشکلات جامعه استفاده نمی‌شود. هابرماس در بسط اندیشه انتقادی و فرهنگ‌گرایانه خود تلاش نمود تا عقلانیت ارتباطی را جایگزین اشکال پیشین عقلانیت در جامعه مدرن نماید. عقلانیت ارتباطی فرایندی فرهنگی است که از طریق تحول در ساختار و فرهنگ حاصل می‌شود. ساختار و فرهنگ در هر جامعه‌ای رابطه دیالکتیکی دارند. به این ترتیب رهیافت انتقادی قالب‌های کاملاً متفاوتی از رهیافت کارکردی، ساختاری - کارکردگرایی ساختاری و

1- Great Game

2- Communicative Rationality

رهیافت مبتنی بر تضاد ارائه می‌دهد. به هر میزان عقلانیت ارتباطی از تکامل بیشتری در رفتار و فرهنگ سیاسی یک جامعه برخوردار باشد، گروه‌های اجتماعی می‌توانند به آزادی عمل فراگیری دست یابند. به عبارت دیگر کنش‌های فرهنگی جامعه ایران به عنوان اقدام محاسبه شده‌ای تلقی شده و می‌توان آن را در جهت محدودسازی قدرت ساخت‌های کنترل کننده به حساب آورد. جامعه ایرانی برای استقلال خود در برابر فشارهای ساختاری، همواره تلاش می‌کند تا از قالب‌های فرهنگی استفاده نماید. به‌عنوان مثال ادبیات فارسی به مثابه بخشی از این قالب‌های فرهنگی بشمار می‌آید.

در این راستا اشعار سیاسی درون یک نظام اجتماعی متعادل از جمله ابزارهای مناسب برای بالابردن عقلانیت ارتباطی شهروندان از طریق نقد حاکمیت و انتقاد از اوضاع سیاسی - اجتماعی و بیان کننده نقیض واقع، به شمار می‌رود؛ اما در جامعه سیاست زده ایران ی و به‌عنوان مثال در دوره پهلوی اشعار سیاسی از بهره فرهنگی خالی بوده و در راستای گرایش‌های سیاسی موجود، برجسته شدن روح سیاسی در جامعه را دامن می‌زدند. در این دوره اشعار انتقادی اولاً در حاشیه بودند و ثانیاً در لفافه بیان می‌شدند. به غیر از شعرهای دربار پسند ، اشعار سیاسی این دوره را در نگاهی کلی می‌توان به اشعار سیاسی چپ گراها ، ملی گراها و اسلام گرایان تقسیم نمود. شعرهای سیاسی چپ گرایان استبدادستیز بودند، اما آزادی و رهایی بخشی در آن‌ها صرفاً در تقدیس مطلق عمل انقلابی خلاصه می‌شد و جلوه انتقادی - عقلانی را که مظاهر سلطه را هویدا سازد کمتر دیده می‌شد. از شاعران چپ گرا رضا براهنی، فروغ فرخزاد، علی حلاجیان ، ضیا موحد و ناصر مودن به مضامین استبدادستیزانه رو آوردند. شاهرخ مسکوب، نیما یوشیج و شمس لنگرودی به مضامین انقلابی توجه کرده‌اند. هوشنگ ابتهاج، احمد شاملو، ژاله چالنگی و صفر فدایی نیا به وصف آزادی پرداخته‌اند. در شعرهای ناصر مودن، جعفر کوش آبادی و م. ر. کاشانی اسطوره‌های آزادی و رهایی برجسته شده‌اند. خسرو گل‌سرخ، شاهرخ مسکوب و محمدحسین شهریار انقلاب‌های دیگر را در اشعار خود معرفی می‌کنند. عده‌ای دیگر هم از جمله محمدجعفر یاقفی، شمس لنگرودی، مرتضی کاخی، محمدتقی خاوری و مرضیه احمدی الکویی مضامین عدالت خواهی را در شعر خود گنجانده‌اند.

در مجموعه شعرها و شاعران ملی گرا، میهن پرستی، اسطوره‌های ملی و تاریخی، بیگانه ستیزی، زبان فارسی و استبدادستیزی به چشم می‌خورد. اما این انتقاد جدی بر این مجموعه وارد است که آنان مجموعه شعرهای خود را بیرون از جهان زیست ایرانی و برخوردار از منبع

دینی - مذهبی بسط و گسترش دادند و نمی توانست در انگیزش عمومی آن چنان که باید موثر واقع شود و از طرف دیگر به عقلانیتی که بر بخش خود آگاهی جهان زیست ایرانی افزوده گردد و بر توانایی ارتباطی کنشگران ایرانی درون جهان زیست بیفزاید، منجر نمی شد. این دسته از شاعران از کاوه آهنگر، نادر، اسکندر، وطن مقدس، آرش کمانگیر، زرتشت، اهورا مزدا به نیکی و از ضحاک، فاتحان عرب، ترک و یونان، به عنوان دشمنان ایران و موجوداتی پست و خوار و وحشی یاد می کردند. آنان با دور زدن مجموعه سنت های دینی و اسطوره های واقعی آن، انتقادهای خود را در زمینی شوره زار می افشاندند. مهدی اخوان ثالث، حمید مصدق، حمیدی شیرازی و فرخ تمیمی از جمله شاعرانی بودند که با دید ملی گرایانه به انتقاد از اوضاع سیاسی دوره پهلوی پرداختند.

شعرهای اسلام گرایان این دوره با جهان زیست مذهبی ایرانیان هماهنگی بیشتری داشت و در نتیجه از مقبولیت زیادی در بین توده های مردم و اقشار فرهیخته جامعه برخوردار بود. مجموعه شعرهای این گروه از آن جهت احساسات توده ها را برمی انگیزت که آنان در جامعه شبه مدرن مبتنی بر منافع یک سویه دولتمداران از اصل خویش دور افتاده بودند و در واقع این اشعار آنان را به جهان زیست شان نزدیک می نمود. این اشعار تجددگرایی به شکل موجود را نفی می کردند. در شعرهای این گروه مبارزه با استبداد، تجلیل از شهیدان، توصیف آزادی، جهان اسلام و اسطوره های مذهبی نیز برجسته اند. حمید سبزواری، حبیب الله عباسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، مصطفی فیض، علی موسوی گرمارودی، نعمت میرزاده، زینب بروجردی، محمدعلی مردانی و مشفق کاشانی از جمله شاعران اسلام گرای این دوره اند. در مجموعه اشعار این گروه نیز عنصر عقلانی جلوه چندانی ندارد و بیشتر سنن مذهبی به شکلی احساسی مورد تمسک قرار گرفته است. گسترش بی حد واسط قدرت سیاسی در اجزای ریز و درشت نظام اجتماعی، زمینه بالندگی کنش های ارتباطی و در نتیجه رشد عقلانیت ارتباطی را از بین می برد و در نتیجه حوزه فرهنگ به مثابه تابعی از سیاست، نمی توانست کارویژه خود را به درستی انجام دهد. مشخصا در عرصه ادبیات نگاه انتقادی به شکل رسمی که در تعادل نظام موثر واقع شود، جایگاهی نداشت. شعرهای مخالفان نظام سیاسی از طیف های مختلف در حاشیه قرار داشت و گفتمانی رسمی و مسلط نبود. در فرآیند نظام ارتباطاتی تنها ادبیات تمجیدی بود که عرصه را بر ادبیات انتقادی تنگ کرده و به شکلی یک سویه در رگ های اجتماعی جریان می یافت (مقدم فر، ۱۳۸۸).

از سوی دیگر گرایش خانواده‌های ایرانی برای ادامه تحصیل فرزندانشان را می‌توان نشانه‌ای از فعال‌سازی فرایند فرهنگی دانست که برای کاهش قدرت ناشی از فرایندهای ساختاری طراحی شده است. به‌عنوان مثال «علی شریعتی» نیز در بسیاری از آثار خود بر ضرورت فعال‌سازی فرایندهای فرهنگی در جامعه ایران تأکید داشت. وی در این ارتباط به صراحت بیان داشته که «اگر نمی‌خواهی به دست هیچ دیکتاتوری گرفتار شوی، بخوان، بخوان، بخوان» (مصلى نژاد، ۱۳۸۷: ۸۸).

شریعتی حتی در برخی دیگر از آثار خود کار فرهنگی و کنش ارتباطی را به‌عنوان اصلی‌ترین رسالت خویش معرفی می‌کند. وی در این رابطه تأکید دارد که «قلم، توتم من است». شریعتی برای روشنفکران و همچنین کارگزاران دینی این نقش را قائل است که بتوانند پیوندهای مؤثرتری را بین فرهنگ ایرانی و جهان‌بینی اسلامی با روح ایرانیان برقرار نماید. وی در بحث‌های مختلف بر ضرورت حداکثرسازی تعامل تأکید داشتند:

این مسئولیتی است که روشنفکران راستین اسلامی بر عهده دارند. تنها در این صورت است که اسلام پس از رنسانس اعتقادی که از گوشه انزوا و ارتجاع بیرون می‌آید قادر خواهد بود که در عرصه جنگ‌های اعتقادی و به‌ویژه در این میدانی که روح جدید انسان عصر ما در تکاپوی آغازگری جهان دیگر و انسانی دیگر است (شریعتی، ۱۳۵۵: ۱۰۱-۹۹).

به این ترتیب در اندیشه ایرانی کنش ارتباطی معطوف به فرهنگ نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند. اگرچه اندیشه انتقادی طی سال‌های گذشته، رشد بیشتری در ایران داشته و حتی «هابرماس» سفری به شهرهای بزرگ ایران انجام داد اما هنوز تلاش چندانی برای تطبیق اندیشه مکتب انتقادی با فرهنگ و روح ایرانی صورت نگرفته است.

بخش دیگری از اندیشه مکتب انتقادی مربوط به «شخصیت اقتدارگرا» می‌باشد (فروم، ۱۳۶۳). شایع این تصور در ذهن بسط‌گرای وجود داشته باشد که عوامل بروز اقتدار و سرکوب، عواملی بی‌قوی هستند. بحری عواملی که خود را بر اساس قدرت نظامی و... چیه می‌سازند. اما با نگاهی به گذشته متوجه می‌شویم که شدیدترین دورانهای سرکوب هم از پشتوانه مردمی برخوردار بوده‌اند. بررسی بزرگترین دیکتاتورهای صد سال اخیر از هیتلر و موسولینی تا طالبان و صدام و... نشان می‌دهد که این نظام‌ها از پشتوانه و مقبولیت قابل توجه مردمی برخوردار بوده‌اند. به عبارت دیگر اقتدار و سرکوب نه با زور سرنیزه، بلکه در بسط‌گرای مواقع با پشتوانه مردمی حاکم می‌شود.

آدورنو و همکارانش با بهره‌گیری از نظریات روانکاوی پلن می‌کنند که چگونه ساختار سلسله مراتبی خانواده و رابطه اقتدارگرا^۱ و استثمار والدین - فرزندان در نهایت به رفتار، نگرش و مناسبات معطوف به قدرت در سطوح فردی و اجتماعی می‌انجامد. ساختار اقتدار ی آموزش و پرورش در کنار محتوای اقتدارپذی کننده آن رهن موجب تقویت این روند می‌شود. شخصیت اقتدارگرا شخصیتی است بسط هم‌نوا، سازشگر، تطبیق دهنده خود با اوضاع و احوال که از ارزشها و قواعد سنتی و قراردادی جامعه حمایت می‌کند. برخورد فرد اقتدارگرا با اقتدار از یک سو با ترس و اضطراب شدت همراه است. این ترس و اضطراب در ناتوانی در مخالفت با اقتدار، ناکامی و عجز وی در قبولاندن خود به قدرت حاکم و ناتوانی از عرض اندام در برابر اقتدار خود را نشان می‌دهد. از همین روی این فرد امرحیت و آرامش را در وجود یک فرد مقتدر و قدرتمند دیگر که آن را قهرمان بزرگ می‌داند می‌بندد. این روند باعث به وجود آمدن دیکتاتورها می‌شود.

« ماکس هورکهایمر^۱ و برخی دیگر از نویسندگان کتابی با عنوان «شخصیت اقتدارگرا» را به نگرش درآورده‌اند و در آن چنین رویکردی را در قالب‌های انتقادی در باب جامعه مدرن ارائه داده‌اند. در حالی که در فرهنگ ایرانی، شخصیت اقتدارگرا را می‌توان مربوط به وضعیت ماقبل مدرن دانست. در این ارتباط جلوه‌هایی از سلطه و تسلیم در روابط خانوادگی قابل مشاهده می‌باشد. حتی در امن‌ترین حوزه فردی ایرانیان، جلوه‌هایی از ناهماهنگی، عدم تفاهم، ناشکیبایی و جدال‌گرایی اقتدارگرایانه وجود دارد. در بسیاری از موارد ملاحظه می‌شود که روحیه تحمل در بین دوستان سیاسی نیز بسیار محدود است. اگر چه برخی از گروه‌های رقیب ایرانی، در عرصه سیاست داخلی اتهام به ناشکیبایی و اقتدارطلبی را رد می‌کنند. اما واقعیت‌های فرهنگی سیاسی ایرانی بیانگر آن است که شخصیت اقتدارگرا یکی از نمادهای اصلی رفتار در حوزه سیاسی و اجتماعی ایرن می‌باشد. چنین روندی حتی در بین روشنفکران لیبرال نیز وجود دارد. اگرچه ممکن است برخی از آنان این گونه ویژگی‌های شخصیتی و الگوهای رفتاری را پنهان نمایند، اما زمانی که رابطه قدرت ایجاد می‌شود، واقعیت‌های رفتاری آنان نیز به نمایش در می‌آید (Horkheimer, 1972: 25).

برخی از نظریه‌پردازان مکتب انتقادی گرایش‌های پدیدارشناسی ملهم از مواضع «ارنست ماخ»^۱ را با فلسفه پوزیتیویستی «آگوست کنت»^۲ ترکیب کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به «هورکهایمر» و «تئودور آدورنو»^۳ اشاره داشت. اگر بر این اساس خواسته باشیم فرهنگی سیاسی ایران را تبیین نماییم در آن شرایط می‌بایست لایه‌های مختلف فرهنگ سیاسی ایران را با یکدیگر ترکیب کنیم. شناخت ترکیبی را می‌توان مبنای نگرش تجربی - حسی در تبیین فرهنگ سیاسی ایران دانست که مفاهیم و تعمیم‌ها از آن متنزع می‌شوند؛ زیرا پوزیتیویسم به طور معمول با نام‌گرایی یا اصالت وجه تسمیه^۴ همراه است و بنابراین نمی‌توان هیچ‌گونه تحلیل ارزشی در تبیین فرهنگ سیاسی ایران انجام داد. همان‌گونه که «گئورگ لوکاچ»^۵ در کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» نوشت، باید به لایه‌های زیرین و واقعیت‌های ملموس جامعه و رفتار اجتماعی توجه داشت. برای درک واقعیت‌های بنیادین و همچنین جوهر رفتار هر جامعه و ملتی نمی‌توان قالب‌های عمومی و تکرار شونده در رفتار سیاسی را نادیده گرفت. «لوکاچ» در این ارتباط می‌نویسد:

نمی‌توان جلوه‌های ملموس زندگی را نادیده گرفت. این امر ناشی از واقعیت‌های ذاتی جامعه است. باید اشیاء دنیای تجربی که در فرایند تحول تاریخی نادیده گرفته شده‌اند را درک نمود و واقعیت‌های اجتماعی را باید برآیندی از بازی متقابل و کشاکش دائمی بین جزء و کل دانست. این امر در تاریخ انسان تکرار می‌شود و فرایندی جدانشدنی از زندگی اجتماعی را بنا می‌نهد (Lukas, 1971: 162).

گفتار چهارم: نقش «کل خودساختار یافته» در فرهنگ سیاسی ایران

می‌توان تأکید کرد نظریه انتقادی در صدد تفسیر رفتار و واقعیت‌های انسانی به منزله یک کل «خود ساختار یافته»^۶ می‌باشد؛ به همین دلیل دارای جنبه‌های متضاد و متناقض خواهد بود. تضادهای فرهنگ سیاسی ایران نیز در چارچوب چنین رهیافتی قابل تحلیل می‌باشد. از

1- Ernst Mach
2- Auquste Conte
3- Theodor W. Adorno
4- Nominalism
5- George Lukas
6- Self – Structured

سوی دیگر واقعیت‌های رفتار سیاسی و کنش اجتماعی جامعه ایران بر اساس رهیافت انتقادی، ماهیت «خودآشکار ساز»^۱ خواهد داشت. در این ارتباط تفسیرگرایی از فرایند کنش متقابل اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. این امر منجر به متحول ساختن مفاهیم بین‌الذهانی و تاریخی پیش‌فرض‌ها و چارچوب‌های فرایندی صرفاً در شرایطی انجام می‌گیرد که حرکت فعال سوژه‌ها درک شود که در این صورت، امکان درک انتقادی از تاریخ و سنت ایرانی وجود خواهد داشت. برای درک واقعی‌تر فرهنگ سیاسی ایران باید ساختار معنایی سنت و رفتار اجتماعی گروه‌های مختلف مورد توجه قرار گیرد. در این شرایط است که می‌توان نشانه‌های همکاری و تعارض مجموعه‌های فعال اجتماعی را تحلیل نمود. همان‌گونه که سوژه‌ها در فرایند کنش سیاسی و اجتماعی خود متحول می‌شوند، نظام اجتماعی نیز دگرگون می‌گردد و به این ترتیب سنت از فضای آرمانی خود خارج می‌شود.

بسیاری از جدال‌های سیاسی در ایران ناشی از ارتباط نادرست با سنت هستند. برخی از روشنفکران درصدد دگرگون‌سازی همه جانبه سنت می‌باشند. این امر متناسب با فضای فرهنگی و سیاسی جامعه ایران نیست. سنت‌ها در روند حرکت فعال سوژه‌ها و دگرگونی مفاهیم باز تولید می‌شوند. برخی دیگر از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که سنت می‌تواند بدون هرگونه دگرگونی و تغییر ادامه حیات دهد. بخش قابل توجهی از تاریخ سیاسی ایران را می‌توان کشاکش و جدال‌های معرفت‌شناختی سوژه‌ها و بازیگرانی دانست که نگرش ترکیبی و پویا ندارند و در نتیجه، تلاش می‌کنند تا عرصه اندیشه را در چارچوب اقتدار سیاسی و اجتماعی خود تبیین نمایند. در چنین شرایطی تضادهای فرهنگی سیاسی و اجتماعی بین‌نخبگان سیاسی ادامه می‌یابد؛ زیرا برخی از کارگزاران سیاسی تلاش دارند تا سنت را به‌اسطوره تبدیل کنند و ادراکات ایدئولوژیک را از آن استنتاج نمایند و برخی دیگر نیز درصدد محدودسازی قابلیت سنت در باز تولید مفاهیم فرهنگی و اجتماعی می‌باشند.

نظریه‌پردازان مدرن مکتب انتقادی، محور اصلی رفتار خود را در نقد جامعه سرمایه‌داری مدرن قرار داده‌اند. لازم به توضیح است که آنان بیش از آن که بر عناصر اقتصادی تأکید نمایند، درصدد تبیین عناصر فرهنگی می‌باشند. در این ارتباط نظریه‌پردازان انتقادی تلاش دارند تا موضوع سرکوب فرهنگی و کنترل اجتماعی فرد در جامعه مدرن را مورد بررسی قرار دهند. آنان

براین اعتقادند که فرایند سرکوب و ستم ناشی از عقلانیت ابزاری به عنوان عمده‌ترین معضل اجتماعی جایگزین فرایند استثمار اقتصادی شده است (Habermas, 1975: 19). در جامعه ایرانی نیز بسیاری از نظریه‌پردازان تلاش نموده‌اند تا فرایندهای مدرنیسم را از زوایای دیگر نقد نمایند. به عبارت دیگر می‌توان جلوه‌هایی از انقلاب اسلامی ایران را ناشی از تعارض با نمادهای مدرنیسم دانست. به همین دلیل است که «میشل فوکو»، انقلاب ایران را اولین انقلاب پست مدرن جهان می‌داند. فوکو در چارچوب این مبانی نظری خاص، به بررسی و تحلیل انقلاب اسلامی می‌پردازد. به نظر وی، حرکت انقلابی مردم ایران، جنبشی کاملاً بدیع، بی سابقه و متفاوت با حرکت‌های انقلابی کلاسیک است. انقلاب ایران، فاقد دو ویژگی مهم است که معمولاً اندیشمندان غربی، آن‌ها را نشانه‌های اساسی پدیده انقلاب می‌دانند: در انقلاب ایران، نه از مبارزه طبقاتی و رویارویی‌های بزرگ اجتماعی اثری هست و نه از یک طبقه، حزب و یا ایدئولوژی سیاسی که حکم نیروی پیشبرنده را داشته باشد و همه ملت را به دنبال خود بکشد. این مسئله موجب تمایز انقلاب ایران از انقلاب‌های نوین می‌شود. در نتیجه، نظریاتی که با استناد به قیام‌ها و شورش‌هایی که در جریان مدرنیسم و مدرنیته اتفاق افتاده و صورت بندی شده‌اند، نمی‌توانند انقلاب پست مدرنیستی مردم ایران را تحلیل کند (فوکو، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۰).

بعلاوه پیروزی انقلاب اسلام‌ی در ایران ایران ناراستی و کاستی بعضی از نظریات و تئوری‌ها مدرنیستی را در حوزه علوم اجتماعی و علوم سرپرشی رهن آشکار کرد. اسکات توماس می‌گوید: «بازگشت جهانی به اندیشه‌های دینی و جنبش‌های اجتماعی یکی از غی منتظره‌ترین رویدادهای پانزده قرن بیستم است. آنچه باعث می‌شود این رخداد بعد جهانی‌شدن آن است که این پدیده در برهه‌ای خاص از زمان (اواخر دهه هفتاد) در مملکت فرهنگ‌ها ی گوناگون و درون نظام‌هایی با سطوح متفاوت از توسعه اقتصادی شکل گرفته است. غی منتظره بودن چنانچه تحولی از آنرو است که این پدیده، آرا و اندیشه‌های پذیرفته شده درباره توسعه سرپرشی، نوسازی و سکولاریسم را با چالش جدی روبرو کرده است» (هیسن، ۱۳۸۱: ۶۳). مطابق با یافته‌های چنین پژوهشگرانی از تحولات ایران، گروه‌های اجتماعی در کشور نسبت به فضای مدرنیسم سال‌های ۱۹۶۰ به بعد احساس بیگانگی نموده و در نتیجه به مقابله با نمادها و نیز ساختارهایی مبادرت ورزیده‌اند که ایجادکننده مدرنیسم از خودبیگانه‌ساز بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

از دلایل تطبیق فرایندهای سیاسی ایران بخصوص در حوزه فرهنگ سیاسی با قالب‌های تحلیل مکتب انتقادی را می‌توان در «بیگانگی و وضعیت خودبیگانگی»، «بحران مشروعیت»، «شخصیت اقتدارگرا»، «سرکوب و کنترل فرهنگی»، «کنش‌های فردی و میان فردی»، «کنش‌های گروهی» و «عقلانیت ارتباطی» دانست که هر یک به نوعی ناشی از واگرایی فرهنگی دولت و جامعه بشمار می‌آیند. موج‌های مدرنیسم انگیزه سیاسی و اقتصادی دولت‌ها را برای حداکثرسازی کنترل محیطی فراهم می‌آورد؛ در چنین شرایطی نظم اجتماعی و انسجام محیطی تحت‌الشعاع فضای انتقادی قرار می‌گیرد. به این ترتیب، روح ایرانی قابلیت چشمگیری برای تطبیق با قالب‌های تحلیلی مکتب انتقادی پیدا می‌کند، زیرا فرهنگ سیاسی ایران با انفعال، تسلیم و یکنواختی هنجارها بیگانه می‌باشد. زمانی که افراد احساس نمایند ساختار داخلی یا بین‌المللی آنان را در چنبره کنترل خود قرار داده، طبیعی است که درصدد عبور از قالب‌های کنترل کننده قرار می‌گیرند. حتی می‌توان چنین فضایی را در چارچوب دیالکتیک روشنگری نیز مورد ملاحظه قرار داد. جامعه ایرانی با چنین قالب‌هایی از فضای موجود عبور می‌کند و می‌تواند وارد عرصه جدیدی از قدرت و سیاست شود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- فروم، اریک (۱۳۶۳). گریز از آزادی، مترجم داوود حسینی. تهران: نشر گلشایی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷). ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: هرمس.
- ملک‌پور، علی (۱۳۸۱). تعارض فرهنگی دولت و مردم در ایران ۸۰ - ۱۳۵۷. تهران: انتشارات آزاداندیشان.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی در ایران. تهران: انتشارات فرهنگ صبا.
- مقدم فر، گلناز (۱۳۸۸). آسیب‌های فرهنگی دوره پهلوی. تهران: رسالت.
- ه‌سین، جف (۱۳۸۱). دین، جهانی شدن و فرهنگ سرکسری در جهان سوم، ترجمه داود کی‌اری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

(ب) منابع انگلیسی

- Fromm, E. (1975). "The Crisis of Psychoanalysis", New York: Fawcett World Library.
- Habermas, Y. (1975). "Legitimacy Crisis", in Thomas McCarthy (ed.), The Critical Theory of Jurgen Habermas. Boston: Beacon Press.
- Horkheimer, M. (1972). "Art and Mass Culture", in Critical Theory: Selected Essays, tr., Matthew J. O Connell et al. New York: Herder and Herder.
- Lukas, G. (1971). "History and Class Consciousness," tr. Rodney Livingstone. Cambridge: MIT Press.

